کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علّامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطّلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی


بسم الله الرحمن الرحيم

شرح شیخ صالح سبزواری

درس پنجاه و دوم

رواج حدیث‌گرایی (۲)
صفحه ۱۴۳ تا ۱۴۷

(أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین

در جلسه‌ی قبل روشن شد که اعتقاد به حجّیّت احادیث واحد، یکی از موانع اقامه‌ی دین خالص پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تا به امروز بوده است؛ چراکه احادیث واحد تنها مفید ظن هستند و ظن به حکم عقل و شرع حجّیّت ندارد؛ یعنی کاشف از واقع نیست و با این وصف، معلوم است که تمسّک به آن، به چه اختلاف و انحراف عظیمی در امّت می‌انجامد؛ همچنانکه انجامیده و بخش قابل توجّهی از اختلافات و انحرافات موجود در میان مسلمانان، ناشی از تمسّک آنان به احادیث واحد است.

سیّدنا المنصور پس از اثبات این نکته‌ی بسیار مهم، این طور جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌کند و می‌فرماید:) **حاصل آنکه تخصیص شرعی عدم حجّیت ظن** (یعنی حجّت شدن برخی ظن‌ها با حکم شرع)، **نه امکان دارد و نه واقع شده است** (چون از یک سو شرع با عقل سازگار است و شأنیّت تخصیص احکام عقلی را ندارد و از سوی دیگر، آیات و روایاتی که مخصّص عدم حجّیّت ظن پنداشته شده‌اند، به راستی مخصّص عدم حجّیّت ظن نیستند؛ مانند مواردی که در جلسه‌ی قبل توضیح داده شد) **و با این وصف، ظن به طور کلّی، قطع نظر از آنکه با چه طریقی حاصل شده باشد، معتبر نیست** (چراکه جنس و طبیعت ظن معتبر نیست و طریق حاصل شدن آن، جنس و طبیعتش را تغییر نمی‌دهد). **از این رو، مسلمانان نخستین، در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هرگز به روایات ظنّی از آن حضرت، تکیه نمی‌کردند و البته نیازی به آن نیز نداشتند؛ چراکه غالباً به آن حضرت دسترسی داشتند و هنگامی که** (موقّتاً) **به آن حضرت دسترسی نداشتند نیز، روایاتی که از او می‌رسید، متواتر** (یعنی روایت شده توسّط تعداد زیادی از صحابه) **یا محفوف** (یعنی پیچیده شده) **به قرائن قطعی بود.** (قرائن قطعی، نشانه‌هایی درون یا پیرامون خبر هستند که بر صدق آن دلالت می‌کنند؛ مانند اینکه یک نفر خبر می‌آورد پیامبر امر به جهاد با بنی قریظه

فرموده است. این خبر فی حدّ نفسه علم‌آور نیست، ولی بعد از ساعتی مثلاً صدای شیپور جنگ به گوش می‌رسد و سپاهیان اسلام دیده می‌شوند که با آرایش جنگی به سوی بنی قریظه در حرکتند. اینجا قطع حاصل می‌شود که خبر رسیده، صحیح بوده است. قاعدتاً چنین قرائنی در زمان حضور پیامبر وجود داشته است. به همین دلیل، سیّدنا المنصور خبر واحد از خلیفه‌ی خداوند را برای اهل زمان او که معمولاً چنین قرائنی را مشاهده می‌کنند حجّت می‌داند.) **پس از آن حضرت نیز، مسلمانان درباره‌ی مبنای عقاید و اعمال خود، به دو دسته تقسیم شدند: دسته‌ای که با توجه به وصایای آن حضرت** (درباره‌ی تمسّک به ثقلین یعنی کتاب خدا و عترت پیامبر) **در** (روز) **عرفه** (از روزهای حجّة الوداع)، **غدیر خم** (در راه بازگشت از حجّة الوداع)، **طائف** (در سال هشتم هجری) **و بستر مرگ، کتاب خدا و عترت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را مبنای عقاید و اعمال خود می‌دانستند، مانند سلمان، ابو ذر، مقداد، عمار، حذیفه و برخی دیگر** (خصوصاً از میان بنی هاشم که بعد از درگذشت پیامبر در خانه‌ی علی تحصّن کردند و حاضر به بیعت با ابو بکر نشدند) **و دسته‌ای که** (به دو دلیل، کتاب خدا را مبنایی کافی برای عقاید و اعمال خود می‌دانستند و نقش عترت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در کنار آن را نمی‌پذیرفتند: یکی) **با توجّه به اجتهادشان در برابر نص** (به این معنا که با وجود نصّ پیامبر درباره‌ی وجوب تمسّک به عترتش در کنار قرآن، بنا بر اجتهاد خود عمل می‌کردند و می‌گفتند که تمسّک به قرآن کافی است، در حالی که وقتی نصّی از پیامبر وجود دارد، دیگر جای اجتهاد نیست، بلکه جای اطاعت و تسلیم است) **و** (دیگری) **عدم اعتقادشان به الزام‌آور بودن وصایای سیاسی آن حضرت** (که دلیل اجتهادشان در برابر نص بود؛ یعنی معتقد بودند وصایای سیاسی پیامبر که در قرآن نیامده است الزام‌آور نیست، بلکه صرفاً نظر شخصی پیامبر است و حالت پیشنهاد دارد. به این دلیل، در برابر نصّ پیامبر اجتهاد می‌کردند)، (و بر پایه‌ی این اجتهاد) **کتاب خدا را مبنایی کافی برای عقاید و اعمال خود می‌دانستند و نقش عترت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در کنار آن را نمی‌پذیرفتند و مانند عمر** (در روز پنج‌شنبه‌ی آخر عمر پیامبر) **ندا می‌دادند:** «حَسْبُنا کتابُ اللّه»؛ «**کتاب خدا ما را بس است**»، **به این معنا که ما را در کنار آن به عترت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم حاجت نیست.**[1] **همچنانکه این دو دستگی، نه تنها در میان اصحاب آن حضرت، بلکه در میان همسران او نیز وجود داشت**

---

۱ . نگاه کن به: عبد الرزاق، المصنّف، ج٥، ص٤٣٦ و ج٦، ص٥٧ و ج١٠، ص٣٦١؛ مسند أحمد، ج١، ص٢٩٣، ٣٢٤ و ٣٣٦؛ صحيح البخاري، ج١، ص٣٧ و ج٤، ص٣١ و ج٧، ص٩؛ صحيح مسلم، ج٥، ص٧٦؛ سنن النسائي، ج٣، ص٤٣٣ و ج٤، ص٣٦٠؛ صحيح ابن حبان، ج١٤، ص٥٦٢ و منابع فراوان دیگر.

و دسته‌ای از آنان عائشه، حفصه، صفیّه و سوده بودند که اهل بیت آن حضرت (خصوصاً علیّ بن أبی طالب) **را دوست نمی‌داشتند و دسته‌ای دیگر امّ سلمه و سایر همسران پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودند که اهل بیت آن حضرت را دوست می‌داشتند.**[1] **با این وصف، مسلمانان پس از آن حضرت، یکی از دو نظر را پی گرفتند: پیروی از کتاب خدا و اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و پیروی از کتاب خدا به تنهایی و تبعاً این دو نظر، تنها نظرات موجود در میان آن‌ها بود و نظر سومی در میان آن‌ها وجود نداشت** (و این به اصطلاح اصولی‌ها یعنی اجماع مرکّب که یکی از انواع اجماع است). **نظر سوم** (که بر خلاف اجماع مرکّب مسلمانان بود) **تنها در دهه‌های پسین** (یعنی چند دهه پس از پیامبر) **و به دنبال غلبه‌ی نظر دوم بر نظر اول و با انگیزه‌ی پر کردن جای خالی اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم میان مسلمانان پیدا شد و آن همانا پیروی از کتاب خدا و حدیث پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بود** (یعنی حدیث پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم جای اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را گرفت)، **در حالی که مسلمانان نخستین، چنین نظری را نداشتند و قرار دادن حدیث پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در کنار کتاب خدا را تأیید نمی‌کردند، بلکه با آن مخالف بودند و به سختی مقابله می‌کردند؛ زیرا حدیث مصطلح** (یعنی حدیث واحد که اکثریّت قاطع احادیث را تشکیل می‌دهد و از این رو، وقتی گفته می‌شود «حدیث»، همان به ذهن متبادر می‌شود)، **چیزی جز چند روایت ظنّی و عاری از قرائن لازم برای فهم کامل و صحیح که نمی‌توانست در کنار کتاب خدا قرار گیرد و خلأ اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را جبران کند، نبود** (اگر می‌توانست در کنار کتاب خدا قرار گیرد و خلأ اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را جبران کند که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نمی‌فرمود: «كتاب الله وعترتي»، بلکه می‌فرمود: «كتاب الله وحديثي») **و قابل پیشبینی بود که در صورت رواج** (این روایات واحد)، **تنها زمینه‌ی اختلاف امّت در عقاید و اعمال اسلامی و جدایی آنان از کتاب خدا را فراهم سازد** (زمینه‌ی اختلاف امّت در عقاید و اعمال اسلامی را فراهم سازد، به این دلیل که هر فرقه و مذهبی به روایتی چنگ می‌زند و روایت دیگر را نادیده می‌گیرد؛ چراکه با توجّه به وجود جعل، تحریف و تصحیف گسترده در روایات، برای هر رأی و عقیده‌ای یک روایت پیدا می‌شود و تبعاً فرقه و مذهبی هم در سایه‌ی آن شکل می‌گیرد؛ همچنانکه امروزه با این پدیده مواجه

---

۱ . نگاه کن به: صحيح البخاري، ج۳، ص۱۳۲؛ ابن أبي عاصم، الآحاد و المثاني، ج٥، ص۳۸۸؛ طبراني، المعجم الكبير، ج۲۳، ص٥٠؛ ذهبي، سير أعلام النبلاء، ج۲، ص۱٤۳.

هستیم و به وضوح مشاهده می‌کنیم که هر کسی با هر رأی و عقیده‌ای به روایتی استناد می‌کند و می‌پندارد که روایت او از روایت دیگران صحیح‌تر است و زمینه‌ی جدایی امّت از کتاب خدا را فراهم سازد، به این دلیل که اعتقاد به حجّیّت روایت واحد تبدیل می‌شود به اعتقاد به جواز تعمیم، تخصیص و حتّی نسخ کتاب خدا با روایت واحد؛ همچنانکه تبدیل شده و این به معنای جدایی از کتاب خداست). **از این رو، آنان** (یعنی صحابه) **با جدّیت از نوشتن حدیث و روایت آن جلوگیری می‌کردند و حتّی کتاب‌ها و یادداشت‌های حدیثی را گرد می‌آوردند و از بین می‌بردند.**[1] **این تدبیری بود که آنان، بر خلاف پندار برخی جاهلان، از روی خیرخواهی و با انگیزه‌ی صیانت از اسلام انجام می‌دادند** (نه از روی شرارت و با انگیزه‌ی نابود کردن اسلام)؛ **زیرا آنان به درستی می‌دانستند که این احادیث، از یک سو** (یعنی از جهت صدوری و سندی) **ظنّی است و اعتبار کافی ندارد و از سوی دیگر** (یعنی از جهت دلالی و متنی) **بسیار ناقص است و از دقت کافی برخوردار نیست و با این وصف، نمی‌تواند مبنای دیانت مسلمانان واقع شود.** (بنابراین، اشکال کار آنان، جلوگیری از تدوین و ترویج حدیث نبود، بل عدم مراجعه‌ی مستقیم به اهل بیت پیامبر بود که مرجعی زنده و یقینی برای شناخت اسلام بودند؛ چنانکه می‌فرماید:) **هر چند آنان در لزوم مراجعه به اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به عنوان مرجعی زنده و یقینی برای شناخت اسلام، اختلاف داشتند، ولی در عدم لزوم مراجعه به اخبار آحاد، اختلافی نداشتند و همگی با تدوین و ترویج آن به عنوان یک مبنای دینی مخالف بودند. در این میان، تنها عناصری جوان و دون‌پایه از آنان مانند ابو هریره** (که در این اواخر اسلام آورده بودند و تجربه، درایت و آینده‌نگری کافی را نداشتند)، **به روایت حدیث اهتمام داشتند و به همین دلیل، کتب حدیث از روایات آنان آکنده شد؛ وگرنه بزرگانی** (از مهاجرین و انصار که از مدّت‌ها پیش اسلام آورده بودند و در بسیاری از جنگ‌ها حضور داشتند) **مانند ابو بکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سلمان، ابو ذر، عمار و دیگران، کمتر حدیثی را روایت می‌کردند و امثال ابو هریره را نیز از روایت بسیار باز می‌داشتند و به همین دلیل، روایات اندکی از آنان در کتب حدیث به چشم می‌خورد.**[2] (در اینجا یک پاورقی مهمّ و مفصّل مشتمل بر

---

۱ . براي آگاهي از اين اقدامات، نگاه كن به: شهرستاني، منع تدوين الحديث؛ غلامي، محو السنة أو تدوينها؛ نجمي، أضواء على الصّحيحين، ص٤٧ تا ٥٠.

۲ . براي آگاهي بيشتر در اين باره، نگاه كن به: اعترافات ابو هريره به مخالفت صحابه با كثرت روايت حديث و خودداري مهاجران و انصار از اين كار، با مضمون: «إنّ الناس يقولون أكثر أبو هريرة [من الحديث]» و «إنكم تقولون أكثر أبو هريرة عن النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم» و «إنكم لتقولون ما بال المهاجرين لا يحدّثون عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم بهذه الأحاديث

وما بال الأنصار لا يحدّثون عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم بهذه الأحاديث»! (در: ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج٢، ص٣٦٢، ٣٦٣ و ٣٦٤ و ج٤، ص٣٣٠ و ٣٣٢؛ عبد الرزاق، تفسير القرآن، ج١، ص٦٤؛ مسند أحمد، ج٢، ص٢٤٠ و ٢٧٤؛ صحيح البخاري، ج١، ص٣٧ و ج٢، ص٦٥ و ج٣، ص٢ و ٧٤؛ ج٤، ص٢٠٩؛ صحيح مسلم، ج٧، ص١٦٧؛ نسائي، السنن الكبرى، ج٣، ص٤٣٩؛ بيهقي، دلائل النبوّة، ج٦، ص٢٠١) و «ما من أصحاب النبي صلّى الله عليه وآله وسلّم أحد أكثر حديثاً عنه منّي إلا ما كان من عبد الله بن عمرو» و «لم يكن أحد من أصحاب النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم أكثر حديثاً عنه من أبي هريرة» (در: صحيح البخاري، ج١، ص٣٦؛ حاكم نيشابوري، المستدرک، ج٣، ص٥٠٩؛ ابن عدي، الكامل، ج١، ص٢٠). همچنين، نگاه کن به: اعتراضات بزرگان صحابه به ابو هريره به سبب كثرت روايت حديث، با مضمون: «أكثر أبو هريرة علينا» و «أكثر أبو هريرة على نفسه» (در: صحيح البخاري، ج٢، ص٨٩؛ سنن أبي داود، ج١، ص٢٨٥؛ بيهقي، السنن الكبري، ج٣، ص٤٥؛ صحيح ابن خزيمة، ج٢، ص١٦٧؛ صحيح ابن حبان، ج٦، ص٢٢٠)؛ تا جايي كه از سائب بن يزيد نقل شده است كه شنيد عمر به اين حديث‌گراي دوسي مي‌گويد: «لتتركنّ الحديث عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم أو لألحقنّك بأرض دوس!» و به كعب الأحبار كه حديث‌گرايي مانند او بود، مي‌گويد: «لتتركنّ الحديث أو لألحقنّك بأرض القردة!» (ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، ج٥٠، ص١٧٢؛ ذهبي، سير أعلام النبلاء، ج٢، ص٦٠٠ و ٦٠١)؛ همچنانكه سائب بن يزيد، نظير اين برخورد با آن دو را از عثمان نيز نقل كرده و گفته است: «أرسلني عثمان بن عفان إلى أبي هريرة فقال: قل له: يقول لك أمير المؤمنين: ما هذا الحديث عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم؟! لقد أكثرت! لتنتهينّ أو لألحقنك بجبال دوس! وأت كعباً- يعني كعب الأحبار، فقل له: يقول لك أمير المؤمنين عثمان: ما هذا الحديث؟! قد ملأت الدّنيا حديثاً! لتنتهينّ أو لألقينّك بجبال القردة!» (رامهرمزي، الحدّ الفاصل، ص٥٥٤). در برابر امثال آن دو، اصحاب بزرگ پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم بودند كه حديث واحد را حجّت نمي‌دانستند و از اهتمام به آن باز مي‌داشتند؛ چنانكه از عليّ نقل شده است كه مي‌گفت: «كنت إذا سمعت من رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم حديثاً نفعني الله به بما شاء أن ينفعني منه وإذا حدّثني غيره استحلفته فإذا حلف لي صدّقته» (ابن أبي شيبة، المصنّف، ج٢، ص٢٨٠؛ مسند أحمد، ج١، ص١٠؛ سنن أبي داود، ج١، ص٣٤٠؛ سنن الترمذي، ج١، ص٢٥٣؛ نسائي، السنن الكبرى، ج٦، ص١٠٩) و از عمر نقل شده است كه مي‌گفت: «أقلّوا الحديث عن النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم و أنا شريككم [فيه]» (مسند ابن المبارک، ص١٠٣؛ سنن الدارمي، ج١، ص٨٥؛ سنن ابن ماجة، ج١، ص١٢؛ رامهرمزي، الحدّ الفاصل، ص٥٥٣؛ طبراني، المعجم الأوسط، ج٢، ص٣٢٦)؛ بل از او نقل شده است كه شماري از صحابه مانند ابو درداء و حتّى ابن مسعود را به جرم كثرت روايت از پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم زنداني كرد و به آنان گفت: «قد أكثرتم الحديث عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم» (ابن أبي شيبة، المصنّف، ج٦، ص٢٠١؛ رامهرمزي، الحدّ الفاصل، ص٥٥٣؛ ذهبي، تذكرة الحفاظ، ج١، ص٧)، اين در حالي بود كه از عون بن عبد الله نقل شده است كه مي‌گفت: «أحصينا حديث عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم، فإذا بضعة وخمسون حديثاً!» (رامهرمزي، الحدّ الفاصل، ص٥٥٧؛ ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، ج٦٨، ص٣٣)؛ بل از عمرو بن ميمون نقل شده است كه مي‌گفت: «ما أخطأني ابن مسعود خميساً إلا أتيته فيه، فما سمعته يقول لشئ قطّ: "قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم"!» (ابن أبي شيبة، المصنّف، ج٦، ص٢٠٠). نظير اين گزارش، از علقمه و قيس بن عبد نيز نقل شده است (طبراني، المعجم الكبير، ج٩، ص١٢٣ و ١٢٤). با اين وصف، بيهوده نيست از ابو هريره نقل شده است كه بعد از درگذشت عمر مي‌گفت: «ما كنّا نستطيع أن نقول: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم حتّى قبض عمر، كنّا نخاف السّياط!» (ذهبي، سير أعلام النبلاء، ج٢، ص٦٠٢ و ٦٠٣) و مي‌گفت: «إنّي لأحدّث بأحاديث لو تكلّمت بها في زمن عمر لشجّ رأسي!» (ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، ج٦٧، ص٣٤٣؛ ذهبي، سير أعلام النبلاء، ج٢، ص٦٠١) و مي‌گفت: «أفإن كنت محدّثكم بهذه الأحاديث وعمر حيّ؟! أما والله إذاً لألفيت المخفقة ستباشر ظهري!» (عبد الرزاق، المصنّف، ج١١، ص٢٦٢). همچنانكه از عايشه نقل شده است كه روزي به عروة بن زبير گفت: «ألا أعجبك أبو هريرة؟! جاء فجلس إلى جانب حجرتي يحدّث عن رسول الله يسمعني ذلك وكنت أسبّح، فقام قبل أن أقضي سبحتي، ولو أدركته لرددت عليه أنّ رسول الله لم يكن يسرد الحديث كسردكم» (مسند أحمد، ج٦، ص١١٨ و ١٥٧؛ صحيح البخاري، ج٤، ص١٦٨؛ صحيح مسلم، ج٧، ص١٦٧؛ سنن أبي داود، ج٢، ص١٧٨؛ ابن عدي، الكامل، ج١، ص٢٠). همچنانكه ساير بزرگان صحابه بر خلاف ابو هريره و امثال او، اهتمامي به روايت حديث نداشتند و مفاسد آن را درک مي‌كردند؛ چنانكه

شواهد روایی متعدّد است که خوب است ترجمه شود. من آن را بدون ذکر منابع می‌خوانم و ترجمه می‌کنم. برای منابع، می‌توانید به پاورقی مراجعه کنید. می‌فرماید: برای آگاهی بیشتر در این باره، نگاه کن به: اعترافات ابو هریره به مخالفت صحابه با کثرت روایت حدیث و خودداری مهاجران و انصار از این کار، با مضمون: «إنّ الناس يقولون أكثر أبو هريرة [من الحديث]»؛ «مردم می‌گویند که ابو هریره در روایت زیاده‌روی کرده است» و «إنكم تقولون أكثر أبو هريرة عن النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم»؛ «شما می‌گویید که ابو هریره بیش از حد از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است» و «إنكم لتقولون ما بال المهاجرين لا يحدّثون عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم بهذه الأحاديث وما بال الأنصار لا يحدّثون عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم بهذه الأحاديث»؛ «شما می‌گویید که چرا مهاجرین این احادیث را از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت نمی‌کنند و چرا انصار این احادیث را از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت نمی‌کنند؟!» و «ما من أصحاب النبي صلّى الله عليه و آله و سلّم أحد أكثر حديثاً عنه منّي إلا ما كان من عبد الله بن عمرو»؛ «هیچ یک از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بیش از من از او حدیث روایت نکرده است مگر آنچه از عبد الله بن عمرو بن عاص بوده است» و «لم يكن أحد من أصحاب النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم أكثر حديثاً عنه من أبي هريرة»؛ «هیچ یک از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بیش از ابو هریره از او حدیث

از عمرو بن میمون نقل شده است که می‌گفت: «صحبت عبد الله بن مسعود ثمانية عشر شهراً فما سمعته يحدّث عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم إلا حديثاً واحداً فعرق ثمّ قال: هذا أو نحو هذا أو شبيه هذا!» (ابن أبي شيبة، المصنّف، ج٦، ص٢٠٠؛ طبراني، المعجم الكبير، ج٩، ص١٢٣) و از سائب بن یزید نقل شده است که می‌گفت: «صحبت سعد بن أبي وقاص سنة، فما سمعته يحدّث عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم إلا حديثاً واحداً» (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج٣، ص١٤٤ با گونه‌ای تفاوت؛ رامهرمزي، الحدّ الفاصل، ص٥٥٧) و می‌گفت: «خرجت مع سعد بن مالك من المدينة إلى مكة فما سمعته يحدّث عن النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم بحديث حتّى رجعنا» (ابن أبي شيبة، المصنّف، ج٦، ص٢٠١؛ مسند ابن المبارک، ص١٠٤؛ سنن الدارمي، ج١، ص٨٥؛ سنن ابن ماجة، ج١، ص١٢) و از شعبي نقل شده است که می‌گفت: «جالست ابن عمر سنة فما سمعته يحدّث عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم شيئاً» (ابن سعد، الطبقات الكبري، ج٤، ص١٤٥؛ ابن أبي شيبة، المصنّف، ج٦، ص٢٠١؛ سنن الدارمي، ج١، ص٨٤؛ سنن ابن ماجة، ج١، ص١١) و نظیر آن درباره‌ی ابن عمر، از مجاهد نیز نقل شده است (مسند الحميدي، ج٢، ص٢٩٨؛ صحيح مسلم، ج٨، ص١٣٧) و از ربیعة بن هدیر که ملازم طلحه بود نقل شده است که می‌گفت جز یک حدیث نشنیده است که طلحه از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم روایت کند (رامهرمزي، الحدّ الفاصل، ص٥٥٨ و ٥٥٩). از این رو، برخی تابعان و اتباعشان نیز از عدم حجّیت احادیث آگاهی داشتند و از اهتمام به آن باز می‌داشتند؛ چنانکه به عنوان نمونه، از ابو حنیفه (د.١٥٠ق) نقل شده است که هرگاه احادیثی را برای شاگردانش روایت می‌کرد، می‌گفت: «هذا الذي سمعتم كلّه ريح و باطل!» (ابن أبي حاتم رازي، الجرح و التعديل، ج٨، ص٤٤٩) و از عبد الله بن عبد العزیز (د.١٨٤ق) نقل شده است که به یکی از مشاهیر اهل حدیث با نام سفیان بن عیینة (د.١٩٨ق) می‌گفت: «ما أحد من الناس يدخل عليّ أحبّ إليّ منك، إلا أن فيك عيباً: تحبّ الحديث!» (ابن عدي، الكامل، ج١، ص٢٤) و از ایّوب سختیاني (د.١٣١ق) نقل شده است که می‌گفت: «ما قلّ من الحديث كان خيراً» (همان، ج١، ص٢٤) و از برخی دیگر نیز سخنان دلسوزانه‌ی مشابهی نقل شده که هیچ یک در گوش سنگین حدیث‌گرایان فرو نرفته است!

روایت نکرده است». همچنین، نگاه کن به: اعتراضات بزرگان صحابه به ابو هریره به سبب کثرت روایت حدیث، با مضمون: «أكثر أبو هريرة علينا»؛ «ابو هریره بر ما زیاد کرده است» و «أكثر أبو هريرة على نفسه»؛ «ابو هریره بر خودش زیاد کرده است» زیاد کرده است در اصطلاح عامّه یعنی شورش را درآورده است؛ تا جایی که از سائب بن یزید نقل شده است که شنید عمر به این حدیث‌گرای دوسی یعنی اهل دوس می‌گوید: «لتتركنّ الحديث عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم أو لألحقنّك بأرض دوس!»؛ «یا روایت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را ترک می‌کنی، یا تو را به سرزمین دوس روانه می‌کنم!» و به کعب الأحبار که حدیث‌گرایی مانند او یعنی مانند ابوهریره بود، می‌گوید: «لتتركنّ الحديث أو لألحقنّك بأرض القردة!»؛ «یا حدیث را ترک می‌کنی یا تو را به سرزمین میمون‌ها می‌فرستم!»؛ همچنانکه سائب بن یزید، نظیر این برخورد با آن دو را از عثمان نیز نقل کرده و گفته است: «أرسلني عثمان بن عفان إلى أبي هريرة فقال: قل له: يقول لك أمير المؤمنين: ما هذا الحديث عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم؟! لقد أكثرت! لتنتهينّ أو لألحقنك بجبال دوس! وأت كعباً- يعني كعب الأحبار، فقل له: يقول لك أمير المؤمنين عثمان: ما هذا الحديث؟! قد ملأت الدّنيا حديثاً! لتنتهينّ أو لألقينّك بجبال القردة!»؛ «عثمان بن عفان من را به نزد ابو هریره فرستاد و گفت: به او بگو: امیر المؤمنین به تو می‌گوید: این همه حدیث از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چیست؟! زیاده‌روی کرده‌ای! یا دست بر می‌داری یا تو را به کوهستان دوس روانه می‌کنم! و برو نزد کعب الأحبار و به او بگو: امیر المؤمنین عثمان به تو می‌گوید: این همه حدیث چیست؟! دنیا را از حدیث پر کردی! یا دست بر می‌داری یا تو را به کوهستان میمون‌ها می‌اندازم!». در برابر امثال آن دو، اصحاب بزرگ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودند که حدیث واحد را حجّت نمی‌دانستند و از اهتمام به آن باز می‌داشتند؛ چنانکه از علیّ نقل شده است که می‌گفت: «كنت إذا سمعت من رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم حديثاً نفعني الله به بما شاء أن ينفعني منه وإذا حدّثني غيره استحلفته فإذا حلف لي صدّقته»؛ «هرگاه خودم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حدیثی می‌شنیدم خداوند من را هر چه می‌خواست از آن سود می‌رساند و هرگاه دیگری برای من روایت می‌کرد او را قسم می‌دادم، پس اگر برایم قسم می‌خورد قبول می‌کردم» یعنی خبر او را به تنهایی قابل قبول نمی‌دانستم. بنابراین، این همه روایات واحد که هیچ یک از راویانش قسم نخورده‌اند از نظر علی علیه السلام قابل قبول نیست و از عمر نقل شده است که می‌گفت: «أقلّوا الحديث عن النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم و أنا شريككم [فيه]»؛ «روایت از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را کم کنید و من هم با شما در آن شریک هستم»؛ بل از او نقل شده است که شماری از صحابه مانند ابو درداء و حتّی ابن مسعود را به جرم کثرت روایت از پیامبر

صلّی الله علیه و آله و سلّم زندانی کرد و به آنان گفت: «قد أکثرتم الحدیث عن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم»؛ «زیاد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حدیث نقل کرده‌اید»، این در حالی بود که از عون بن عبد الله نقل شده است که می‌گفت: «أحصینا حدیث عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم، فإذا بضعة وخمسون حدیثاً!»؛ «احادیث عبد الله بن مسعود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را شمردیم و دیدیم که پنجاه و چند حدیث است»! یعنی این تعداد از نظر عمر خیلی زیاد بود؛ بل از عمرو بن میمون نقل شده است که می‌گفت: «ما أخطأني ابن مسعود خمیساً إلا أتیته فیه، فما سمعته یقول لشئ قطّ: "قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم"!»؛ «هیچ پنج‌شنبه‌ای نگذشت مگر اینکه به نزد ابن مسعود رفتم، ولی هرگز نشنیدم که درباره‌ی چیزی بگوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود»! نظیر این گزارش، از علقمه و قیس بن عبد نیز نقل شده است. با این وصف، بیهوده نیست از ابو هریره نقل شده است که بعد از درگذشت عمر می‌گفت: «ما کنّا نستطیع أن نقول: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم حتّی قبض عمر، کنّا نخاف السّیاط!»؛ «ما نمی‌توانستیم بگوییم: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود، تا اینکه عمر از دنیا رفت، از تازیانه می‌ترسیدیم»! و می‌گفت: «إنّي لأحدّث بأحادیث لو تکلّمت بها في زمن عمر لشجّ رأسي!»؛ «من احادیثی را نقل می‌کنم که اگر در زمان عمر می‌گفتم سرم را می‌شکست»! و می‌گفت: «أفإن کنت محدّثکم بهذه الأحادیث وعمر حيّ؟! أما والله إذاً لألفیت المخفقة ستباشر ظهري!»؛ «آیا وقتی عمر زنده بود این احادیث را برایتان نقل می‌کردم؟! نه به خدا سوگند، در آن صورت تازیانه بر پشتم فرود می‌آمد»! همچنانکه از عایشه نقل شده است که روزی به عروة بن زبیر گفت: «ألا أعجبك أبو هریرة؟! جاء فجلس إلی جانب حجرتي یحدّث عن رسول الله یسمعني ذلك وکنت أسبّح، فقام قبل أن أقضي سبحتي، ولو أدرکته لرددت علیه أنّ رسول الله لم یکن یسرد الحدیث کسردکم»؛ «آیا از ابو هریره تعجّب نمی‌کنی؟! آمد و کنار حجره‌ی من نشست و شروع کرد به روایت از رسول خدا و به گوش من می‌رساند، در حالی که من تسبیح می‌گفتم، پس قبل از اینکه تسبیحم تمام شود برخاست وگرنه به او می‌گفتم که رسول خدا این طور که شما روایت می‌کنید حدیث نمی‌کرد». همچنانکه سایر بزرگان صحابه بر خلاف ابو هریره و امثال او، اهتمامی به روایت حدیث نداشتند و مفاسد آن را درک می‌کردند؛ چنانکه از عمرو بن میمون نقل شده است که می‌گفت: «صحبت عبد الله بن مسعود ثمانیة عشر شهراً فما سمعته یحدّث عن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم إلا حدیثاً واحداً فعرق ثمّ قال: هذا أو نحو هذا أو شبیه هذا!»؛ «هجده ماه با عبد الله بن مسعود مصاحبت کردم و نشنیدم که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کند، مگر یک حدیث که وقتی روایت کرد عرق کرد و گفت: این یا

نزدیک به این یا شبیه این!» و از سائب بن یزید نقل شده است که می‌گفت: «صحبت سعد بن أبي وقاص سنة، فما سمعته يحدّث عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم إلا حديثاً واحداً»؛ «یک سال با سعد بن أبی وقّاص مصاحبت کردم، ولی جز یک حدیث نشنیدم که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کند» و می‌گفت: «خرجت مع سعد بن مالك من المدينة إلى مكة فما سمعته يحدّث عن النبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم بحديث حتّى رجعنا»؛ «با سعد بن مالک از مدینه به مکّه رفتم، ولی هیچ نشنیدم که از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم حدیثی نقل کند تا آن گاه که برگشتیم» و از شعبی نقل شده است که می‌گفت: «جالست ابن عمر سنة فما سمعته يحدّث عن رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم شيئاً»؛ «یک سال با ابن عمر همنشینی کردم و هیچ نشنیدم که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چیزی روایت کند» و نظیر آن درباره‌ی ابن عمر، از مجاهد نیز نقل شده است و از ربیعة بن هدیر که ملازم طلحه بود نقل شده است که می‌گفت جز یک حدیث نشنیده است که طلحه از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کند. از این رو، برخی تابعان و اتباعشان نیز از عدم حجّیت احادیث یعنی احادیث واحد آگاهی داشتند و از اهتمام به آن باز می‌داشتند؛ چنانکه به عنوان نمونه، از ابو حنیفه (د.۱۵۰ق) نقل شده است که هرگاه احادیثی را برای شاگردانش روایت می‌کرد، می‌گفت: «هذا الذي سمعتم كلّه ريح و باطل!»؛ «این چیزی که شنیدید همه‌اش باد و پوچ است!» و از عبد الله بن عبد العزیز (د.۱۸۴ق) نقل شده است که به یکی از مشاهیر اهل حدیث با نام سفیان بن عيينة (د.۱۹۸ق) می‌گفت: «ما أحد من الناس يدخل علي أحبّ إليّ منك، إلا أن فيك عيباً: تحبّ الحديث!»؛ «هیچ یک از مردم به نزد من نمی‌آید که از تو نزد من محبوب‌تر باشد، جز اینکه در تو عیبی وجود دارد: حدیث را دوست می‌داری!» و از ایّوب سختیانی (د.۱۳۱ق) نقل شده است که می‌گفت: «ما قلّ من الحديث كان خيراً»؛ «هر چه حدیث کمتر باشد بهتر است» و از برخی دیگر نیز سخنان دلسوزانه‌ی مشابهی نقل شده که هیچ یک در گوش سنگین حدیث‌گرایان فرو نرفته است!) **البته مسلّماً این رویکرد آنان** (یعنی صحابه که سابقه‌ی ایمان و هجرت و جهاد همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را داشتند)، **هرگز به سبب کراهت از اقوال و افعالی نبود که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیده و دیده بودند، بل تنها به این سبب بود که** (به برکت تعالیم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم) **می‌دانستند مبنای اسلام، یقین است و یقین از طریق حدیث واحد حاصل نمی‌شود و با این وصف، اهتمام به آن، شایسته نیست؛ بلکه چه بسا زیانبار است؛ چراکه از اهتمام به یقینیات باز می‌دارد و تبعاً موجب اختلاف آراء و اعمال مسلمانان در آینده می‌شود. همچنانکه همین طور شد و مسلمانان، پس از آنکه**

برخی حاکمان اموی (مانند معاویه و عمر بن عبد العزیز)، **تدوین و ترویج حدیث را آزاد کردند، به گردآوری اخبار آحاد از این سو و آن سو روی آوردند و هر رطب و یابسی** (یعنی هر درست و غلطی) **را با عنوان حدیث پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در کتب خویش نوشتند و بدین سان، زمینه‌ی شکل‌گیری بزرگ‌ترین انحرافات را در میان مسلمانان فراهم ساختند و از زمره‌ی کسانی شدند که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است:** ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا؛ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾[1]؛ **«بگو آیا شما را به زیان‌کارترین‌ها در عمل خبر بدهیم؟! کسانی که تلاش‌شان در زندگی دنیا بر گمراهی بود، در حالی که می‌پنداشتند کار خوبی انجام می‌دهند»!** (این یعنی تدوین و ترویج احادیث واحد توسّط اهل حدیث، تلاشی بر گمراهی بود، در حالی که آنان می‌پنداشتند کار خوبی انجام می‌دهند. به خدا پناه می‌بریم از چنین گمراهی دوری! تا همین جا کافی است. باقی بماند برای جلسه‌ی بعد ان شاء الله.

والسلام علیکم و رحمت الله)



---

۱. کهف/ ۱۰۳ و ۱۰۴.